**فقه: زکات، جلسه 26: یک‌شنبه 2۳/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک بحثی را جلسۀ قبل مطرح کردیم، بعضی از دوستان سؤالی کردند و من از سؤال دوستان متوجه شدم که این بحث را باید یک مقداری بازتر کنم، بحث این است که خیلی ثمرات هم دارد در جای دیگر هم فایده بخش است.

در روایت عبد الله بن عمرو بن العاص، در این روایت، در بعضی از نقل‌هایش این بود که سؤال از آن رجل مزینه‌ای که سؤال کرده بود ازش استفاده می‌شد که من اخذ بفمه و لم یتخذ خبنة فلیس علی شیء، یا لیس علی آکل سبیل، یا یأکل غیر متخذٍ خبنةً. این تعبیرات قید حاجت اخذ نشده بود. ولی در بعضی از نقل‌های دیگر قید حاجت اخذ شده بود، من اصاب بفیه من ذی حاجةٍ غیر متخذٍ خبنةً فلا شیء علیه. صحبت سر این هست که این قید ذی حاجة را اینجا ما چگونه باهاش برخورد کنیم؟

اینجا شبیه همین بحث در خیلی جاهای دیگر هم هست. در بحث لا ضرر روایت‌هایی که در لا ضرر هست، لا ضرر و لا ضرار، بعضی‌هایشان قید فی الاسلام دارد، بعضی‌هایش فی الاسلام ندارد. در بعضی نقل‌ها علی مومنٍ دارد. در قالب نقل‌ها علی مومنٍ ندارد. خب این بحث‌ها مطرح هست که تعبیری که پیامبر صلوات الله علیه فرمودند فی الاسلام دارد یا ندارد؟ علی مومن دارد یا ندارد؟ آنجا یک بحثی مطرح هست که بعضی از آقایان اینجوری مدعی هستند که در دوران امر بین زیادت و نقیصه اصل این است که بگوییم که این عبارت بوده و در اثر سهو راوی افتاده. این را بعضی اینجوری مطرح می‌کنند. که خب در بحث لا ضرر و لا ضرار این خیلی مفصل مورد بحث قرار گرفته که آیا یک همچین قانونی داریم؟ قانونی نداریم؟ نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌ها بشوم ولی اجمالش مطلب صحیحی را که حاج آقا اشاره می‌فرمودند عرض بکنم، اصل آن نکتۀ اصلی که تصور شده که این به عنوان یک قانون هست، آن این هست که گفتند که سقط طبیعی است. انسان گاهی اوقات به خاطر عواملی اشتباه برایش رخ می‌دهد، یک کلمه را یادداشت نمی‌کند. ولی زیاده طبیعی نیست، و همین باعث می‌شود ما کأنّ اطمینان پیدا کنیم یا عقلا قاعده داشته باشند، بگویند اینجا اصل را بر این می‌گذاریم که این زیاده موجود بوده و آن کسی که این زیاده را نیاورده برایش سهو رخ داده. ولی این مطلب ناتمام است. این مطلب اساساً ناشی از این هست که به عوامل ایجاد تحریف توجه نشده. هم از ناحیۀ سقط، هم از ناحیۀ زیاده عواملی برای تحریف هست. آن عوامل را باید در هر مورد سنجید، باید ببینیم آیا عامل طبیعی منحصر به سقط است؟ یا عامل طبیعی منحصر به زیاده است؟ یا هر دو عامل امکان‌پذیر هست؟ اگر هر دو عامل امکان‌پذیر است احتمال وقوع هر دو عامل چه شکلی است؟ این را هم مطرح کنیم. این است که این خیلی مهم است، به همین تناسب حاج آقا در بعضی بحث‌هایشان مفصل به عوامل زیاده و نقیصه در بحث کتاب النکاح پرداختند و بحث مفصلی در این زمینه آوردند که خیلی قابل استفاده است.

ما در این بحث، این‌که ببینیم من غیر ذی حاجةٍ آیا اینجا سقط طبیعی است یا زیاد شدنش طبیعی است؟ این را باید بررسی کنیم. در مورد زیاد شدنش چند جور. در مورد سقطش این‌که بگوییم خب طرف غفلت کرده این قید را انداخته. این غفلت به نظر غیر طبیعی است. به دلیل این‌که قید اصلی کلام است. اصلاً موضوع اصلی کلام بحث ضرورت است. اگر من ذی حاجةٍ باشد اصلاً محور کلام این هست که در ظرف ضرورت می‌تواند بخورد. آن موضوع اصلی را که نباید حذف کنم. موضوع اصلی حذفش طبیعی نیست. هر مقدار آن موضوع دخالتش چیزتر باشد، یعنی موضوعیت داشتنش در نظر عرف مهم‌تر باشد این حذفش طبیعی نیست. مثلاً ببینید در آن بحث لا ضرر و لا ضرار علی فی الاسلام، این قید فی الاسلام دو جور معنا شده. یک جور معنایش این است که فی الاسلام یعنی در قانون شریعت. این یک جور.

یک جور دیگر مرحوم صدوق معنا کرده، فی الاسلام یعنی در مسلمان شدن. یعنی کسی که مسلمان می‌شود نباید مسلمان شدن منشاء تضرر شخص بشود. ایشان به این تناسب می‌گوید که در جایی که ارث مسلمان و کافر باشد، یعنی میت و وارث با همدیگر تفاوت در اسلام و کفر داشته باشند. مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد،‌ایشان، می‌گوید شخصی که اگر کافر بود ارث می‌برد، نباید حالا که مسلمان شده ارث نبرد. اسلام نباید منشاء این بشود که او متضرر بشود. اینجوری معنا کرده. در فقیه.

اگر فی الاسلام را ما به معنای این معنای اخیر بگیریم محور کلام این فی الاسلام است. یعنی اسلام شخص، مسلمان شدن شخص نباید منشاء تضرر شخص بشود. اینجا دیگر فی الاسلام حذفش طبیعی نیست. ولی اگر فی الاسلام را به معنای در قانون اسلام بگیریم. خب قانون اسلام لا ضرر و لا ضرار را هم قانون اسلام است دیگر. اینجور نیست که یک خصوصیت، یعنی ذکر کردن و ذکر نکردنش خیلی چندان تفاوتی در محتوا ندارد. لا ضرر و لا ضرار یعنی در قانون اسلام لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام تأکید بر همان مطلبی هست که اگر هم نبود استفاده می‌شد. خب اینجا ممکن است بگوییم در اصل فی الاسلام بوده و راویان بهش چیز نکردند، حذفش کردند. ممکن است برعکس باشد. این، اینجور نیست که حذف فی الاسلام و سقط فی الاسلام طبیعی نباشد. ولی اگر فی الاسلام به آن معنای در مسلمان شدن باشد آن طبیعی نیست.

همچنین لا ضرر و لا ضرار علی مؤمنٍ. علی مؤمنٍ یک خصوصیت خاص دارد، می‌گوید که مؤمن نباید متضرر بشود. یعنی یک قید است. این‌که علی مؤمن در اصل وجود داشته باشد و روات آن را ذکر نکنند خیلی مستبعد است. چون قید مهم کلام است. حذف علی مؤمنٍ، حذف طبیعی نیست.

اما زیاده‌اش. حالا در آن مثال‌ها عرض بکنم. زیادۀ علی مؤمن کاملاً طبیعی است. چون بسیاری از لطف‌ها و منت‌هایی که در شریعت هست در مورد مؤمنین هست. گاهی اوقات همین منشاء می‌شود که راوی کأنّ تناسبت حکم موضوع احساس کند که این مربوط به مؤمن هست. این منشاء اضافه شدن علی مؤمنٍ در ذهنش باشد. این است که به نظر می‌رسد آنجا علی مؤمنٍ باید اضافه شده باشد نه سقط شده باشد. و حالا آن بحث را فعلاً در همین مقدار عرض بکنم، بیایم در بحث ما نحن فیه. در ما نحن فیه این‌که من ذی حاجةٍ در بعضی روایات هست چه عاملی این عاملی برای سقطش اصلاً طبیعی نیست.

اما در مورد زیاده. در مورد زیاده چند تفسیر می‌شود. یک تفسیر این است که عمداً یکی زیاد کرده باشد. به خاطری که فتواها مربوط به ذی حاجت بوده، آن فتوا باعث بشود که عمداً این را زیاده کنند. زیاد کردن عمدی با وثاقت راوی ناسازگار است. حالا من بحث‌های سندی‌اش چون یک چیزهای عامه است، خیلی وارد بحث سندی‌اش نمی‌شوم. می‌خواهم قواعد بحث را ما یاد بگیریم. اگر از جهت سندی این روایت معتبر باشد ما نباید بگوییم تعمد داشته در اضافه کردن. تعمد در اضافه کردن قیدی که اصلاً کل مضمون روایت را زیر و رو می‌کند این خیانت در نقل است. این با وثاقت سازگار نیست.

یک بحث این است که تعمداً این را اضافه کرده باشند. این تعمداً به این معنایی که حالا می‌گویم یک جور دیگر می‌توانیم بگوییم تعمداً رسانده باشد آن را اجازه بدهید.

یک مدل دیگری هست آن این است که بعضی‌ها اینجوری در اینگونه موارد مطرح می‌کنند. می‌گویند که یک روایت‌های مطلقاتی داریم، این مطلقات گفته که یجوز للمارّة الاکل من الثمرة. از یک طرف دیگر کأنّ یک سری مقیداتی داریم که اینها می‌گوید من اجل اهل الضرورة، پیغمبر اجازه داد که افراد استفاده کنند و اینها. اطلاق و تقیید را با هم جمع کردند. گفتند جمع بین مطلق و مقید این است که آن اجازه هم در ظرف ضرورت هست. در ظرف حاجت. حالا حاجت و ضرورت را مثلاً یکی در نظر بگیریم. این اطلاق و تقیید منشاء می‌شود که طرف اصلاً بگوییم مراد از روایت مطلق هم مقید است. ولو به نحو مطلق ذکر شده، ولی مرادش مقید است، آن قیدی که از سایر روایات استفاده می‌کند این قید را به این روایت بیفزاید. این به اعتبار این‌که کأنّه مراد واقعی پیامبر این قید درش اخذ شده. البته این چند جور این افزودن می‌تواند صورت گرفته باشد. یک جور این‌که تعمداً بیفزاید. که بگوییم منافات با وثاقت هم نداشته باشد و بگوییم این در واقع ولو در این روایت نیامده، چون در سایر روایات آمده او خودش را، البته کار درستی نیست انسان با روایت‌های دیگر بخواهد یک روایت را اینجور اضافه کند. ولی اینجور نیست که با وثاقت راوی هم ناسازگاری، خیانت شاید تلقی نشود، بدسلیقگی هست ولی به آن معنا خیانتی که با وثاقت راوی ناسازگار باشد نیست.

شاگرد: احتمال دارد ناسخ

استاد: حالا صبر کنید. این یک جور.

یک جور بحث تعمد است. ولی آن چیزی که طبیعی‌تر هست سهو است. دو جور سهو تصویر دارد که هر دوی اینها از تعمد روشن‌تر است. یک جور این است که همان ذهنیتی که از فتاوا، ذهنیتی که از سایر روایات ناشی شده، آن ذهنیت منشاء اشتباه راوی شده. راوی ذهنش چون با فتاویٰ مأنوس بوده. ذهنش چون مأنوس بوده با روایت‌هایی که در ظرف ضرورت بوده، آن انس ذهنی با آن روایات و فتاویٰ منشاء شده که قید من ذی حاجةٍ را ناخودآگاه اضافه کند. این یک جور.

یک جور دیگر این‌که نه، ناسخ در حاشیۀ کتاب این غیر من ذی حاجةٍ را افزوده، اشاره به این‌که مراد پیغمبر از این روایت خصوص صورت حاجت هست. نسبت به این احتمال اخیر یک نکته‌ای را اوّل عرض کنم، بعد وارد توضیح بیشترش بشوم. در واقع یک قیدی ناسخ در حاشیه افزوده به عنوان تفسیر روایت، این حاشیۀ تفسیریه از سوی ناسخین بعدی به توهم این‌که جزئی از متن است، داخل متن شده باشد. این هم احتمال.

حاج آقا اینجا در همان بحثی که در مورد عوامل مطرح می‌فرمودند یک مثالی را اشاره می‌کنند، مثال جالبی است. آن این است که در بحث نصاب زکات، این‌که گوسفندها در چه مقداری باید باشند تا زکات داشته باشند، یک روایت هست در تمام نصاب‌های زکات یک دانه کمتر از باقی روایات هست. تمام نصاب‌های زکات که وجود دارد یک دانه کمتر، اینجوری است. خب اینجا یک نسخه‌ای در بعضی مطرح است. می‌گویند نسخه‌ای وجود دارد که در همۀ این موارد یک و زادت واحدة وجود دارد. و زادت واحدة، و زادت واحدة، و زادت واحدة. خب بعضی‌ها گفتند بنابراین اختلاف نسخه هست. ما نمی‌توانیم بگوییم که تعارضی اینجا وجود دارد و اینجوری خواستند مثلاً حل کنند.

ولی حاج آقا می‌فرمودند که اوّلاً چطور شد در همۀ این موارد به جای این‌که مثلاً ۳۶ بگوید، گفته ۳۵ و ۱. ۹۰، ۹۰ و ۱. همۀ نصاب‌هایی که وجود دارد، این چه نحو تعبیر کردن است؟ حالا در بعضی موارد تعبیر کردن اینجوری نکته دارد. مثلاً در آیۀ قرآن در مورد مقدار اقامت اصحاب کهف دارد ۳۰۰ سال، ۹ سال بالا. من این را در ترجمۀ مرحوم الهی قمشه‌ای دیدم که مرحوم الهی قمشه‌ای آنجا نوشته از یهود پرسیدند، یا از حضرت علی پرسیدند یا از پیغمبر پرسیدند، یهودی‌ها پرسیدند که در تورات مدت اقامت اصحاب کهف ۳۰۰ سال نوشته شده. ولی در قرآن ۳۰۹سال نوشته شده، این تفاوت چی است؟ حضرت فرمودند که شما تاریختان شمسی است، ما تاریخمان قمری است، تاریخ شمسی ۳۰۰ سالش با ۳۰۹ سال تاریخ قمری مطابق است. این خودش، این را که من آنجا دیدم برایم یک قضیۀ دیگر هم حل شد که چرا قرآن اینجوری تعبیر کرده؟ ۳۰۰ سال، ۹ سال بالا. ۳۰۹ سال تعبیر نکرده. این می‌تواند اشاره به همین نکته باشد، که به یک حساب ۳۰۰ سال، ولی به حساب چیزی که ما مبنایمان هست که تاریخ قمری است، ۳۰۰ سال، ۹ سال بالا. این نحوۀ تعبیر می‌تواند نکته‌اش اینجور باشد، نکتۀ خیلی لطیف و ظریفی داشته باشد. ولی حالا این چه نکته‌ای وجود دارد که همۀ نصاب‌ها را یکی کم ذکر بکنیم، زادت واحدة اضافه بکنیم. نصاب بعدی یکی کم بکنیم و زادت واحدة. این خودش اوّلاً فی نفسه یک نکتۀ خیلی غریبی است، که این را خودش را باید. ولی آن کسانی که این توجیه را می‌کنند می‌خواهند یک سری تکلفاتی در حل این مثلاً مطرح کنند. ولی نکتۀ مهم‌تر که آن نکته مد نظر من هست که حاج آقا اشاره می‌فرمودند، آن این است، ایشان می‌فرمودند که چطور شد، اگر تمام این مثلاً ۵، ۶ جای روایت زادت واحدة بود، ناسخ در زادت واحدة که رسیده خوابش برده، آن افتادگی در اثر غفلت، سهو، امثال اینها. چطور شد اینجا که می‌شود، می‌گوید خب منبری‌هه هر موقعی که می‌خواست، غش می‌کرد، همۀ موقع‌هایی هم که غش می‌کرد توی زن‌ها می‌افتاد. می‌گفت چطور شد حالا که غش می‌کنی همه هم در زن‌ها؟ این هم چی است؟ حالا این هم کلمۀ زادت واحدة یک حساسیت خاصی داشته، به محض این‌که کلمۀ زادت واحدة می‌آمد بدنش به خارش می‌افتاد و دیگر نمی‌توانست خودش را کنترل کند زادت واحدة را حذف می‌کرد، اینجوری است. قضیه چی است؟ این خودش پیداست که قضیه این نیست که سقطی اینجا رخ داده، بلکه مسأله چیز دیگری است. حاج آقا اشاره می‌فرمودند بعضی‌ها یک جمع عرفی قائل شدند بین روایت‌های مثلاً که یک دانه ندارد و سایر روایت. می‌گفتند این جمع عرفی غلط است. ولی بعضی‌ها قائل شدند. گفتند که مثلاً حالا شبیه این جمع عرفی را در روایت‌های بلوغ هم بعضی‌ها گفتند. بعضی‌ها گفتند روایت‌هایی که مثلاً ۱۳ سال را حد بلوغ قرار داده این روایات می‌گوید کسی که به ۱۳ سال برسد اطلاق دارد. ممکن است دو سال بیشتر، زادت اثنین داشته باشد، ممکن است اطلاق نداشته باشد، بنابراین گفتند روایت‌های مثلاً ۱۳ سال برای بلوغ با روایت‌های ۱۵ سال از باب حمل مطلق بر مقید ما روایت‌های ۱۳ سال را بر ۱۵ سال حمل می‌کنیم. می‌گوییم ۱۳ سال باشد، ۲ سال دیگر هم اضافه داشته باشد، که حاج آقا می‌فرمودند این غلط است. اعداد ظهور دارند در نصوصیت، در تحدید و نمی‌شود اینها را از نصوصیت اعداد در تحدید رفع ید کرد. این غلط است. ولی مهم این است که بعضی اینجور حمل کردند، در همین بحث نصاب زکات اینجور حمل کردند، گفتند که این روایت‌هایی که یک دانه کم دارد، اینها مطلق هست به آن روایت‌هایی که یک دانه بیشتر دارد حمل می‌شود به زادت واحدة. وقتی که چنین هست علی القاعده یک ناسخی این قید زادت واحدة را به عنوان قیدی که مراد واقعی امام علیه السلام هست در حاشیه افزوده. و این حواشی داخل متن شده، به توهم این‌که قسمتی از متن هستند این حواشی داخل متن شده و این خیلی هم اتفاق می‌افتد به خصوص بعضی از این حواشی را در بین سطور می‌نوشتند. حواشی توضیحی حاج آقا می‌فرمودند که من یک موقعی نسخه‌های خطی را مقابله می‌کردم، دیدم که بعضی از مثلاً احمد بن محمد، بعدش بن عیسی هست. اوّل خیال می‌کردم اینها در بعضی نسخ هست، در بعضی نسخ نیست. بعد که دقت کردم دیدم که اینها با خط ریزتر از خط متن نوشته شده. یک نکته، تازه آن هم همۀ اینها مواردی هست که یک جنبۀ تفسیری نسبت به متن دارد. مثلاً علی زیرش با خط ریز نوشته بن ابراهیم. احمد بن محمد زیرش نوشته بن عیسی. فهمیدم اینها اضافه‌های تفسیریه هستند که در حاشیه ذکر شده. اگر کسی وارد نباشد این اضافه‌های تفسیریه‌ای حاشیه‌ای را داخل متن می‌کند. ما نحن فیه هم ممکن است اینچنین باشد. یعنی آن بنده خدا گفته ما یک روایت‌های مطلق داریم که آن روایت‌های مطلق گفته که مار مطلقا می‌تواند از ثمره استفاده کند. یک روایت داریم گفته این که مار می‌تواند مال اهل ضرورت است، اهل حاجت است. من ذی حاجةٍ را در حاشیه به عنوان قید مقدّر روایت آورده باشد و این قید مقدّر در نسخه‌های بعد داخل متن شده باشد، این هم احتمال دوم. حالا از این دو تا احتمال، ما در واقع دو تا احتمال عرض کردیم، یکی این‌که سهواً از همان اوّل وارد متن شده باشد. یکی این‌که نه، ناسخ بعدی اضافۀ تفسیریۀ حاشیه‌ای را به توهم این‌که جزء متن هست داخل متن کرده باشد. کدام یکی از این دو تا احتمال طبیعی‌تر است؟ بستگی دارد به این‌که این انتقال، انتقال کتبی باشد یا شفاهی باشد. اگر انتقال، انتقال کتبی باشد احتمال دوم قوی‌تر است. اگر انتقال، انتقال شفاهی باشد، احتمال اوّل قوی‌تر است. یعنی شفاهی، یعنی روات بر همدیگر مثلاً راوی روایت کرده، این راوی بعدی هم از آنها. و این است که در این بحث‌ها این‌که منبع این روایت چی بوده، آیا نقل شفاهی است یا کتبی هست خیلی اهمیت دارد. من خب در مقالات مختلفم به این بحث منبع‌یابی خیلی پرداختم. که آخرین نوشته‌ای که در مورد منبع‌یابی دارم نوشته از همین کمال الدین. در کمال الدین آنجا یک بحث‌های مبنایی منبع‌یابی را هم دنبال کردم که چجوری می‌شود در روایت‌هایی که سند دار هست منبعش را کشف کرد، ابتدا یک بحثی را آنجا دنبال کردم که چجوری می‌شود تشخیص داد که این روایت نقلش شفاهی است یا نقلش کتبی است. بعد در نقل کتبی هم چجوری می‌شود تشخیص داد که منبع این نقل کتبی چه کتابی است؟ بحث خیلی مهمی هست در این چیزها لازم هست. حالا چون روی منابع اهل تسنن خیلی کار نکردم و خیلی هم تمایلی ندارم کار بکنم، این است که خیلی نمی‌دانم حالا این به اصطلاح تفاوت‌ها را باید به نقل کتبی بدانیم، شفاهی بدانیم امثال اینها. ولی اصل این مطلب که اضافه کردن این قید، من احتمال زیاد می‌دهم که اینها شفاهی باشد نه کتبی، چون آن دوره‌ها، دوره‌هایی است که به آن معنا کتابت از عمرو بن شعیب به بعد سندها تغییر کرده. عمرو بن شعیب فکر نمی‌کنم صاحب کتابی باشد و قرن و دوره‌اش، قرنی است هنوز در اهل تسنن لااقل کتابت به عنوان یک چیز مستمر مطرح نشده. احتمال زیاد، احتمال قوی‌تر همین هست که تحت تأثیر فتاوا به طور ناخواسته راوی من ذی حاجةٍ را اضافه کرده. حالا اگر

شاگرد: شاید هم درست است ؟؟؟ آن موقع کتاب نبوده. این نسخه‌های بعدی که

استاد: نه، در احتمال زیاد می‌دهم که در هنگام انتقال کتابی نباشد. می‌گویم اینها نیازمند به بحث دارد که آیا این تفاوت‌ها، تفاوت‌ها در دوره‌ای حاصل شده که کتابت مرسوم بوده یا در دوره‌ای که هنوز کتابت مرسوم نبوده. به این وابسته است. نه باید بررسی کرد. من نمی‌خواهم. می‌خواهم بگویم سندهای مختلف این روایت تا عمرو بن شعیب مختلف است. از عمرو بن شعیب به بعد متحد می‌شود. تصورم این هست که از زمان عمرو، تا زمان عمرو بن شعیب. اینها تصوری بدوی است. تصوری که نمی‌شود رویش چیز کرد. اینها نیازمند به بررسی و تحلیل است. این است که تصور، یعنی یک احتمال اوّلیه‌ای که نیازمند به کار کردن و مطالعه و بررسی هست. آن این است که این فکر می‌کنم تفاوت‌ها به نقل‌های شفاهی برگردد. این نقل‌های متفاوتی که در مورد عمرو بن شعیب هم هست ببینید همین روایت عمرو بن شعیب را می‌بینید چقدر نقلش مختلف است؟ الفاظ اصلاً زیر و رو شده، خیلی تفاوت‌های که توش، حالا از آن جمع حرّم مثل ثمنها، نمی‌دانم مثلیها. تعبیر مختلف، یأکل غیر متخذةٍ خبنة. خیلی تعبیرات. اینها به دلیل این‌که اینها نقل‌ها، نقل از کتاب نیست. وقتی نقل از کتاب صورت می‌گیرد این تغییرات اینجوری محتوایی به حداقل می‌رسد. آن تغییرات، مگر از باب حاشیه داخل متن شدن و چارچوب تغییرات در نقل‌های شفاهی به نحو نقل به معنا و اینجور چیزهاست و در مرحلۀ نقل به معنا یک سری تحریفات رخ می‌دهد. در مرحلۀ انتقال از نسخه به نسخه‌ای دیگر یک گونۀ دیگری از تحریفات رخ می‌دهد. این را باید دقیقاً انسان چیز بکند که این تفاوت‌ها در کدام مرحله است. من احتمال زیاد می‌دهم که این تفاوت در مرحلۀ نقل به معنا باشد و در مرحلۀ نقل شفاهی باشد. دیگر حالا کار نکردم که بتوانم یک احتمال را تثبیت بکنم یا احتمال دیگر را تضعیف کنم.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۹:۳۳ شفاهی احتمال ؟؟؟ یک بار دیگر می‌فرمایید

استاد: اگر این روایات مثلاً آن روایتی که من ذی حاجةٍ دارد با آن روایتی که من ذی حاجةٍ ندارد هر دوی اینها از یک منبع باشند و از آن منبع، منبع مکتوب. از یک منبع مکتوب باشند، در هنگام انتقال از یک منبع مکتوب به منبع مکتوب دیگر این من ذی حاجةٍ اضافه شده باشد. احتمال طبیعی‌تر این هست که من ذی حاجةٍ حاشیه‌ای بوده که داخل متن شده. چون در انتقال از متن مکتوب به متن مکتوب دیگر نقل به معنا به ندرت اتفاق می‌افتد. نقل به معنا در نقل‌های شفاهی است. این است که، این فی الجمله تأثیر دارد. گاهی اوقات سهواً آن فتوای عامه سبب می‌شود که در هنگامی که از روی آن نسخه دارد استنساخ می‌کنند این اتفاق بیفتد ولی طبیعی‌تر نیست، طبیعی اینقدر نیست. در نقل شفاهی این خیلی طبیعی است که آن ذهنیت‌ها، آن باورها، آن مأنوسات ذهنی طرف، مأنوساتی که از فتاوای مرسوم در طایفه، در آن عصر و از روایات مرسوم در آن عصر شکل گرفته، آن مأنوسات اثر بگذارد در نحوۀ نقل به معنای روایت. ولی در انتقال از کتاب به کتاب، نحوۀ تحریفاتش فرق دارد. نحوۀ تحریفاتش این است که مثلاً بُرید بشود یزید. غلط‌خوانی باشد. یعنی مشابهت‌های لفظی که در کتابت به همدیگر شبیه هستند. عبارت سقط بشود. عبارت هم زیاد می‌شود، زیادت‌هایی که مثلاً تفسیریه است که حاشیه داخل متن می‌شود. زیادت‌هایی که مثلاً فرض کنید که تحیات. ممکن است روایت اوّلی قال رسول الله باشد، ناسخ که می‌خواهد وارد بکند صلی الله علیه و آله و سلم را اضافه کند. آن عیب ندارد، اضافاتی که از باب تحیات. حاج آقا آنجا مفصل در مورد عوامل زیادات صحبت کردند. یکی‌اش مثلاً تحیات است. تحیات مثلاً از چیزهایی است که راحت اضافه می‌شود. یا تعمداً ناسخ اضافه می‌کند، یا خواه ناخواه، به خاطر انس ذهن که دارد اسم پیغمبر را که می‌شنود علیه السلام را اضافه می‌کند. این است که گاهی اوقات مثلاً در یک نسخه‌ای هست در رجال شیخ طوسی در ترجمۀ یک راوی می‌گوید وُلِد فی زمن ابی جعفر، در بعضی نسخ علیه السلام برش اضافه شده. در حالی که مراد از علیه السلام ابو جعفر منصور است. این را در یادداشتی که حاج آقا در آغاز کافی هست آن را اشاره فرمودند آنها. البته آن را من نوشتم. البته مطالبش را حاج آقا فرمودند، ولی من نوشتم. این که می‌خواهم بگویم من نوشتم به خاطر این‌که یک اشتباهی کردم، اشتباه از من است، آنجا نوشتم در اصحاب امام صادق ولی مثل این‌که اصحاب امام باقر است، یا برعکس، آن را ببینید آن یک چیزی هست حاج آقا فرمودند که این نکات، این نکات را بنویس و مطالبش را ایشان فرمودند، به قلم من است. ولی آن اشتباه از من بود که اینجوری آن را یادداشت کردم.

شاگرد: اشتباه نقل شفاهی

استاد: آره. و این را، چون یک آقایی به من گفتش که مثلاً اینجا حاج آقا اشتباه کردند و خیلی هم جالب بود برای من که این آقا خیال می‌کرد که چیز مهمی کشف کرده که مثلاً ایشان داشت در گوشی به من می‌گفت که حواست باشد مثلاً یک اشتباهی شده، حالا این خیلی مهم نیست که حالا ایشان به جایی که بنویسند در باب اصحاب، فرض کنید خود حاج آقا هم اشتباه کرده باشند مهم هم نیست، اینها خیلی. ولی اصل اشتباهش از من است. این هم که نقل کردم به خاطر این بود که در نوشتن این مطلب من اشتباه کردم، حاج آقا گفتند یک همچین چیزی در رجال شیخ هست، من رفتم رجال شیخ را، اشتباه کردم، می‌خواستم اشتباهش را چیز کنم، اشتباهش نمی‌دانم، حالا مال اصحاب الباقر است، اصحاب الصادق. به نظرم اصحاب الباقر است، من نوشتم اصحاب الصادق. آن موردی که آنجا آوردم. علی ای تقدیر مرادم این جهت هست که اینجور مواردی که تحریفات زمینۀ طبیعی دارد، اینجاها باید دید که کدام طرف تحریف زمینه‌اش طبیعی‌تر است. به نظر می‌رسد در اینجا من ذی حاجةٍ اضافه شده. این‌که من ذی حاجةٍ حذف شده باشد اصلاً طبیعی نیست. به دلیل عرض کردم این‌که من ذی حاجةٍ اگر وجود داشت، رکن کلام بود، رکن کلام هر مقداری که در آن روایت تأکید روی یک قیدی باشد، احتمال غفلت راوی از آن قید بعیدتر می‌شود. من ذی حاجةٍ رکن اصلی کلام است. و چون رکن اصلی کلام هست حذف من ذی حاجةٍ خیلی غیر طبیعی است. به خلاف زیاده‌اش که عرض کردم این عوامل طبیعی زیادت در اینجاها وجود دارد. این است که به‌طور طبیعی باید بگوییم من ذی حاجةٍ نبوده و اضافه شده. این محصّل آن بحث.

شاگرد: به همین معناست اگر بگوییم انتقال مکتوب بوده، رکنیت کلام خیلی اثر ندارد ؟؟؟ ۳۵:۲۰

استاد: نه، در انتقال مکتوب هم به هر حال انتقال مکتوب اینجور نیست که اشخاص، یعنی ببینید انتقال مکتوب هم هر جایی، حالا یک نکته‌ای به شما عرض بکنم. در سقط یک عوامل خاصه‌ای دارد. مثلاً فرض کنید از یک کلمه به کلمۀ مشابه دیگرش پرش کردن. یکی از نمونه‌های سقط در همین روایت مورد بحث ماست. که من نمونه‌اش را، روایت محاسن را آن روز برایتان چیز کردم دوباره باز اجارۀ مجدد بکنم بد نیست. آن روایت عبد الله بن سنان در نقل کافی این شکلی بود، می‌گوید: «قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ قَالَ وَ كَانَ إِذَا بَلَغَ نَخْلَهٌ» یا [نخلةً] «أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَخُرِقَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ.»

این عبارت در محاسن برقی اینجوری نقل شده. قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان تبنی الحیطان فخربت لمکان المارّة. آن خربت و خرقت این تحریفاتشان، تحریف‌های لفظی است. خربت و خرقت از جهت نگارشی شبیه هم هستند. اما اینجا در نقل محاسن یک نقل کم دارد. اینجا طبیعی این است که بگوییم این نقل افتاده، چطور؟ دو تا حیطان در عبارت به کار رفته. از این حیطان به آن حیطان پرش کرده. یکی از عوامل طبیعی سقط پرش از یک کلمه به کلمۀ مشابه دیگر است. خب اینجاها سقط طبیعی است. ولی همینجوری این من ذی حاجةٍ حذف بشود اصلاً طبیعی نیست. آن خود آن سقط‌ها اصلاً همینجوری کلمات سقط نمی‌شوند. به خصوص کلمه‌ای که یک مقدار از جهت نگارشی هم در چشم است. من ذی حاجةٍ یک کلمۀ خاصی است. در چشم است. حالا بعضی کلمات مثلاً خیلی مشابهاتش در کلام ممکن است وجود داشته باشد، اینقدر، یعنی آن بحث حساسیتی که گفتم اینجا حساسیت در مورد چشم بودن را باید نگاه کنیم. اگر یک کلمه‌ای باشد اینقدر از جهت نگارشی در چشم نباشد، آن ممکن است حذف بشود. یا همین از یک کلمه به کلمۀ مشابه دیگر پرش ذهن باشد آن حذف شدنش طبیعی است. ولی کلمۀ من ذی حاجةٍ که یک کلمۀ خاصی است. این نکته را هم ضمیمه بکنم. ناسخ که می‌خواهد بنویسد یک ماشین نیست که همینجور بنویسد، خب ممکن است بگوییم ماشین از یک جایی نفهمیده پرش می‌کند. نه، ناسخ هم یک عملیاتی در ذهنش شکل می‌گیرد. یعنی یک انسان هست و این انسان سقط برایش در یک چارچوبی سقط رخ می‌دهد. همینجوری بگوییم که اینجا. البته احیاناً رخ می‌دهد نمی‌خواهم بگوییم رخ نمی‌دهد، بحث سر این نیست که. بحث سر این است که به عنوان یک قانون طبیعی نیست. خب گاهی اوقات انسان، آن داستانی که چهار نامۀ عروضی دارد، چهار مقالۀ عروضی می‌گوید یک کسی کاتبی داشت کتابت می‌کرد برای سلطان. در همان موقع زنش از عقب گفت گندم تمام شد، آرد تمام شد. همین عبارت آرد تمام شد است. این هم حواسش پرت شد وسط متن آرد تمام شد، آرد تمام شد و سلطان داد بهش نگاه کند دید وسط یک متن خیلی خوبی کلمۀ آرد تمام شد آنجا نوشته. یعنی چی آرد تمام شد و اینها بعد متوجه شد که داستان این بوده. خب آرد تمام شد اضافه شدنش گاهی اوقات اتفاق می‌افتد ولی این اتفاقات خاص است. یعنی اتفاقی است که برای این ناسخ خاص به خاطر این‌که چوب عیالش پشت سرش محکم خورده تو کمرش که آرد تمام شد نان نمی‌توانم بپزم. ولی ما در واقع در تحریفات یک عوامل متکرر داریم، یک عوامل خاص داریم. عوامل خاص از حد و حصر خارج هستند. آن که در تحریفات و اینها بیشتر باید مد نظر باشد عوامل عمومی است.

خب این بحث تمام. حالا یک نکته‌ای را من فردا یک بار دیگر می‌خواهم برگردم این روایات را یک مقداری فنی‌تر در مورد جمع بین روایات صحبت بکنم و مرحوم نراقی در مستند صحبت‌هایی دارد، صحبت‌های نراقی را ملاحظه بفرمایید، یک کمی فنی‌تر فکر کنم بحث کنیم شاید بد نباشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان